

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لأنَّ الواقعَ أوسع من تلك المرتبة ألا ترى أنَّ الأشياءَ التي ليست بينها علاقةٌ ذاتيةٌ ليس وجودُ بعضها و لا عدمها في مرتبةٍ وجودٍ الآخر أو عدمه على أنَّ نقيضَ وجود الشيء في مرتبةٍ من المراتب دفع وجوده فيها بأن تكون المرتبة ظرفاً للمنفى لا للمنفى أعنى رفع المقيد لا الرفع المقيد^١.

در مباحث گذشته عرض شد که اصطلاحی که برای سلب مقید وضع شده این برای دفع خود سلب مقید است یعنی انسان در سلب یک قید از یک موضوع، یک وقتی خود آن موضوع را فی حدّ نفسه خارج از تعنون و تقید به عنوان این مقید و متصف به وصف مقید در کلام قرار می دهد و یک وقتی با اثبات موضوع رفع قید از آن می کند یعنی موضوع و ذات موضوع را آبی از اتصاف به وصف و از تقید به قید می داند و این دو مسئله است. البته شبیه این مسئله و نظیرش مسئله سالبه به انتفاع محمول یا به انتفاع موضوع است. یک وقتی شما می گوید که فلانی این چنین وصفی را ندارد و متصف به این وصف نیست و گاهی اصلاً به طور کلی می گوید که

١ . الحکمة المتعالیة، ج ٢، ص ٧.

فلانی وجود ندارد تا اینکه متصف به این وصف باشد یا متصف نباشد و موارد فرق می‌کند و این‌طور نیست که انسان در محاورات خود ناظر به این جهات نباشد. در بعضی از جاها انسان نمی‌خواهد شخص اطلاع بر عدم موضوع داشته باشد که اصلاً چنین موضوعی نیست بلکه صرفاً می‌خواهد نفی یک وصفی را بکند، اگر به شخص بگوید که این موضوع از اصلش غلط است، ممکن است در محاذیری واقع شود. مثلاً بگوید که آنچه را که برای این شخص می‌گویید که آیا این متصف است یا متصف نیست و برای اثبات یا عدم اثباتش به هم می‌پرید و در سر هم می‌زنید اصلاً وجود خارجی ندارد، اصلاً زیدی نیست که عالم باشد یا نباشد، لذا می‌گوید: زید عالم نیست یعنی شما دنبال کسی دیگر برو و به این قضیه نمی‌رسید. مثلاً در تشخیص شخصی، فلان آقا اعلم از فلانی است و می‌گوید که باید از او تقلید کنید. شما می‌گویید که نه او اعلم نیست، حالا او اصلاً ده سال است که فوت کرده است ولی شما فقط می‌گویید که اعلم نیست. اگر بگویید که او مرده است، ممکن است شخص

ناراحت شود چون به او تعلق اکید و عجیبی دارد!
انگار بدون او نماز و روزه‌اش قبول نیست! موارد
فرق می‌کند و در محاورات متفاوت است، انسان در
موارد مختلف استفاده می‌کند مثلاً به جای سلب
مقید، **السلبُ المقید** را در آنجا می‌آورد یا به جای
سلب مقید باشد که به عنوان ظرف باشد.

تقدّم قید حیثیت بر سلب در مسئله دفع سلب

در اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید که در مسئله
دفع سلب، خود قید حیثیت بر سلب مقدم می‌شود
یعنی **الإنسان من حیث هو هو لیس بکاتب** یعنی در
اینجا **إنسان من حیث هو هو** اول ثابت شده است؛
انسان از نظر ذات و از نظر جنسش **لیس بکاتب**
درست است چون ذات انسان قابلیت بر کتابت را
ندارد یعنی آبی از کتابت است یا **لیس بضاحک**،
لیس بماش. در اینجا لحاظ، لحاظ خود ذات است
که آبی از آن جهت و از آن اوصافی است که آنها
اوصاف وجودی هستند لذا در مورد اخذ موضوع،
گاهی موضوع لا بشرط از وجود و عدم اخذ می‌شود،
در اینجا همان حیثیت رتبه ملاحظه می‌شود یعنی
خود موضوع فی حدّ نفسه مورد برای نفی وصف و

همین طور نفیِ نفی قرار می‌گیرد و همین طور گاهی موضوع را شما مقارن با وجود در نظر می‌گیرید، در اینجا این موضوع باید اوصافی که به او حمل می‌شود، اوصاف وجودیه باشد و آبی از اتصاف به وصف نباشد. گاهی موضوع را اصلاً به شرط وجود در نظر می‌گیرید، در آنجا اوصافی را که بر این وجود حمل می‌کنید همه باید اوصافی باشند که بالفعل وجود داشته باشند نه اینکه بالقوه باشند.

کیفیت تنجّز در باب فعلیت تکلیف

لذا در باب تنجّز و فعلیت تکلیف، تنجّز همیشه به شرط وجود است نه مقارن با وجود؛ یعنی حرمتی که روی مسئلهٔ خمر می‌رود، این حرمت خمر در عالم ملاکات به ماهیت مقارن با وجود تعلق می‌گیرد، نه به ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** لذا قبلاً عرض شد معنا ندارد که به خود خمر فی حدّ نفسه حرمت تعلق بگیرد، خود خمر فی حدّ نفسه **شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ** است. این مسئلهٔ حرمت به شرب خمر تعلق می‌گیرد و این شرب یک فعلی است که می‌شود در تحت اختیار و اراده قرار بگیرد. خود خمر فی حدّ نفسه در تحت اختیار و اراده نیست. **الْخَمْرُ خَمْرٌ** همان طوری

که الکتابُ کتابٌ و الفرائضُ فرائضٌ و الشجرُ شجرٌ

اینها اموری هستند که متعلق به اراده و اختیار مکلف نیستند بلکه اشیاء خارجی و ذواتی هستند که ربطی به مکلف و اراده و اختیار او ندارند.

تصرفات و فعل مکلف متعلّق تکلیف

آنچه که احکام به او تعلق می‌گیرد تصرفات و فعل مکلف است که جنبهٔ اختیاری دارد حتی به آن تصرفات او که جنبهٔ اختیاری ندارد مثل تنفس، ضربان قلب، کارکردن مزاج، رؤیت و امثال ذلک تعلق نمی‌گیرد بلکه به افعال اختیاری و آن رؤیتی تعلق می‌گیرد که جنبهٔ اختیاری داشته باشد یعنی مکلف می‌تواند نگاه کند، می‌گویند: نگاه نکن. اما نمی‌توانند به ضربان قلب بگویند: نزن! به این تکلیف تعلق نمی‌گیرد!

بنابراین تکلیفی که تعلق به شیء و به ذوات می‌گیرد به لحاظ تعلق تصرف مکلف به آنهاست نه به لحاظ خودش فی حدّ نفسه، بنابراین چنانچه نسبت به خود ذات خمر، حرمت و حلیت معنا ندارد همین‌طور نسبت به شرب خمر هم حرمت و حلیت معنا ندارد مگر اینکه آن مقارن با وجود باشد یعنی

شربِ خمرِ مقارنِ با وجود، شربِ خمر به قیدِ اقتران
با وجود نه به قیدِ عدمِ الإقتران به وجود، یعنی شربِ
خمرِ مشروطِ به عدمِ اقتران. فرض کنید که خمر در
کرهٔ ماه است و روی کرهٔ ارض نیست در اینجا
حرمت به آن تعلق نمی‌گیرد چون در اینجا خمر در
کرهٔ ماه مشروط به **عدم الوجود فی الأرض** است و
هیچ وقت حکم به فعلی که خواست و ارادهٔ مکلف
به آن تعلق نمی‌گیرد، تعلق نمی‌گیرد. اینکه در عالم
ملاکات، قضیهٔ حقیقیه و طبیعیه خارج از تحقق
خارجی و تعینِ خارجی است بلکه به نفس ملاک
است، این کلام محل تأمل است.

اقتران بالوجود، اقتضاء طبع قضیهٔ طبیعیه

بله! در عالم ملاکات حکم شارع روی موضوع
به لحاظ فعل مکلف مقارن بالوجود است یعنی
در صورت اقتران به وجود، در اینجا حکم شارع بر
حرمت یا بر وجوب یا سایر احکام به موضوع تعلق
می‌گیرد، موضوع مقارن بالوجود یعنی موضوع غیر
آبی از وجود یعنی همان اقتضاء طبع خودِ قضیهٔ
طبیعیه بدون ملاحظه و تأمل دیگری، همان اقتران
بالوجود است. وقتی که شما می‌گویید: فلان کار

حرام است یا فلان کار واجب است و یا مستحب است، در اینجا به نفس طبیعت بدون لحاظ وجود این حرف را نمی‌زنید یعنی در عالم تخیل و ذهنیت نمی‌گویید که این حرام است، چیزی که در عالم [وجود] اراده و خواست مکلف به او تعلق نگرفته است چگونه حرام می‌شود؟! چگونه موضوعی برای مکلف حرام است در حالی که در اختیار او نیست و هنوز وجود خارجی ندارد؟! مثلاً بگوییم که الآن حرکت کردن به سوی مدینه برای نصرت امام زمان علیه‌السلام به خاطر ظهور واجب است، اصلاً حضرت ظهور نکرده است و وقتی ظهور نکرده چه چیزی واجب است؟! بله، انتظار و تهیّو یک مطلب دیگر است. وقتی این قضیه در اینجا مشروط العدم است یعنی شرط عدم در این مسئله تحقق دارد این مثل وجوب مشروط می‌ماند که تحقق شرط این واجب در اینجا در اختیار مکلف نیست فرض کنید مثل زوال شمس یا غروب خورشید یا دخول شهر رمضان یا بلوغ و امثال ذلک می‌ماند.

بنابراین حکمی که روی موضوع در قضایای

طبیعیه و ماهیتی می‌آید - در اینجا اختلاف شده و اشکالی که پیش آمده و باعث شده که در اینجا مرحوم نائینی قضایای طبیعی را با قضایای ماهیه که در آنجا لا بشرط از اتصاف به حکم و نقیضش است، اشتباه گرفته است^۱ - در این موارد خود قضیه طبیعی فی حدّ نفسه **مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ** لا بشرط از وجود و لا بشرط از عدم، حکم به آن تعلق نمی‌گیرد. قضیه طبیعی‌ای که متعلّق برای حکم است در اینجا مقترن بالوجود لحاظ شده است یعنی آن قضیه‌ای که آبی از اقتران به وجود خارجی نیست و می‌شود در اختیار مکلف قرار بگیرد.

تعریف موضوع مقترن به وجود

اما فرض کنید حکمی وجود دارد که اصلاً می‌دانیم این حکم تا وقتی که زنده هستیم امکان ندارد که برای ما پیدا شود فرض کنید وضعیت کره ارض به نحوی شد که دیگر امکان استحصال خمر در اینجا نبود و دیگر ممتنع شد، اصلاً به طور کلی شرب خمر برداشته می‌شود. نه اینکه شرب خمر الآن در

^۱ . فوائد الأصول، ج ۱، ص ۱۷۰.

این زمان هست ولی فعلیت پیدا نکرده است، نه! شرب خمر تابع وجود موضوع است و اگر وجود موضوع باشد این حکم شرب هست و اگر وجود موضوع نباشد نیست. قبل از این که اصلاً در این دنیا خمری باشد آیا حکم شرب خمر هم بود یا نبود؟! نه، نبود. حکم شرب خمر در علم عنائی حق بوده است که بعداً در روی زمین افرادی می آیند که عنب را تبدیل به خمر می کنند این مسئله بوده است ولی صحبت در مقام تشریح است نه در علم عنائی حق؛ در علم عنائی حق مسائلی هست که در آینده اتفاق می افتد و به ما ربطی ندارد. صحبت در این است که آیا حکم حرمت برای خمر **مَشْرَعٌ أَمْ لَا؟** صحبت در تشریح تعلیقی است یعنی اگر موضوع برای حرمت وجود داشته باشد و در اختیار هم باشد، تشریح در اینجا وجود دارد، اگر نباشد تشریح نیست. این را موضوع مقترن بالوجود می گویند.

تعریف موضوع مشروط به وجود

مسئله دوم، موضوع مشروط به وجود است؛ یعنی موضوع متصف به قید است به شرط وجود، اینجا آنجایی است که برای انسان تکلیف تنجیزی

می آید؛ یعنی خمر حاضر، خمری که در مقابل هست، خمری که در دسترس است، طبعاً مشروط به وجود است و در آنجا حکم تنجیز پیدا می کند.

وجود اختلاف نظر نسبت به مرتبه تنجیز

بنابراین در هر جایی که دیدیم حکم در آنجا فعلیت و تنجیز پیدا کرده است [باید به آن عمل شود]. البته به اختلاف در اصطلاح که بعضی فعلیت را مقدم بر تنجیز می دانند و بعضی ها تنجیز را مقدم بر فعلیت می دانند، ما تنجیز را متأخر از فعلیت می دانیم؛ فعلیت حکمی است که - تقریباً مثل واجب مطلق است - ذمه مکلف بر او تعلق گرفته است منتها از نظر وجود خارجی هنوز به مرتبه تنجیز نرسیده است مرتبه تنجیز یعنی در مرتبه ای که مکلف مبتلا به اتیان آن فعل شود، آن مرتبه تنجیز است. بعضی ها مسئله تنجیز را قبل از فعلیت قرار داده اند، این فقط یک اصطلاح است.

لغویت تشریح حکم برای یک موضوع و وصف تعلیقی و مفروض ذهنی توسط مشرّع حکیم

آن کسانی که می گویند: حکم مشروط به وجود موضوع نیست، در آنجا عدم الإبء از اقتران را مورد نظر دارند یعنی در یک ارتکاز ذهنی این موضوع را

آبی از وجود نمی‌دانند و خود موضوع را نسبت به وجود و عدم مطلق می‌دانند. صحبت ما در آنجایی است که موضوع آبی از وجود است یعنی شرایط و وضعیت به نحوی است که اصلاً امکان تحقق چنین چیزی دیگر وجود ندارد. بحث در اینجا است، آیا در این وضعیت باز شارع حکیم می‌تواند حکمی را تشریح کند با لحاظ اینکه مکلف تا ابد قادر بر اتیان او نخواهد بود؟! مثلاً ما دارای جناح نیستیم که بال بزنییم و شارع بگوید که چون احتمالاً بشر روزی جناح پیدا می‌کند، برای آن روز از الآن حکم جعل می‌کنم که در سه سال دیگر اگر بشر بال درآورد، حکم او فلان است. آیا حرمت ندارد که بال بزند و خانه مردم برود؟! تشریح این مسئله در شرع نشده است و خنده‌دار است که بگویند که یک مشرّع حکیم برای یک موضوع و وصف تعلیقی و موضوع مفروض ذهنی حکم جعل کند.

بله! شارع می‌تواند برای روزی که ما بتوانیم با یک وسیله‌ای مانند هلیکوپتر - اسم به این قشنگی، امروزه می‌گویند: بالگرد و... ما که می‌گوییم:

هلیکوپتر - بنشینیم و پرواز کنیم حکم جعل کند، گفته درست است که خودت بال نداری ولی اگر وسیله‌ای درست کردی و در آن نشستی که می‌توانی بروی و خانه همسایه را ببینی، این کار حرام است. یعنی رؤیت منزل همسایه چون منزل اجنبیه است و منزل خصوصی است و اختیار رؤیت و عدم رؤیت به عهده صاحب البیت است لذا رؤیت منزل همسایه تصرف و تجاوز از حد است و حرام است. این رؤیت الآن فعلیت دارد اما نسبت به اینکه خود انسان یک روزی بر اثر اختلالات ژنتیکی یا بر اثر دست‌کاری - که احتمال هم می‌دهیم - بالی پیدا کند و این چنین وضعیتی پیدا کند که خود انسان بدون وسیله بتواند پرواز کند، انسان با کایت^۱ هم پرواز می‌کند و رؤیت منزل همسایه بدون اجازه صاحب البیت حرام است، ولی صحبت در نفس آن عملی است که به خود مکلف بدون لحاظ رؤیت باشد یعنی شارع بگوید که بال زدن تو - نه رویت - حرام

^۱ . کایت یا سبک‌پر وسیله هوایی بسیار سبک است با بال‌هایی شبیه به بال پرندگان که قادر به سریدن در هواست؛ این وسیله ممکن است مجهز به موتور کمکی باشد. (محقق)

می‌شود. فرض کنید ده سال دیگر یا صد سال دیگر و در آینده بشری درست شود که افراد انسان به این شکل دربیایند، خنده‌دار است که شارع چنین حکمی کند چون این فقط در عالم تصور و عالم ذهنیت هست و این حکم پَر زدن انسان یا حکم امور دیگری که به‌طور کلی در اختیار انسان نیست از این نقطه‌نظر اصلاً معنا ندارد.

مثلاً برده در زمانی بوده ولی الآن شرایط طوری است که برده نیست. امام زمان علیه‌السلام هم ظهور کند برده نمی‌آورد، اسلام در همه‌جا گسترش پیدا می‌کند. البته در شرایط فعلی مسئله فرق می‌کند. صحبت در این است که به‌طور کلی موضوعاتی که در گذشته بودند و موقعیت آنها گذشته است در تشریح آورده نمی‌شود نه‌اینکه در تشریح بیایند منتها فعلیت و تنجّز آنها موقوف به شرط الوجود باشد. شارع این مسئله را نمی‌تواند تشریح کند. همان‌طور که اگر یک دینی بعداً تشریح شود، ناسخ دین اول است این‌هم به یک هم‌چنین وضعیت است.

بنابراین اینکه قدرت مکلف و اختیار مکلف

نتواند به او تعلق بگیرد، شارع به چه ملاکی آن را
تشریح کند تا اینکه بعداً آیا مکلف قادر باشد یا
نباشد؟! به چه ملاکی شارع تشریح کند؟! آیا شارع
می‌خواهد کتابش را قطور کند تا بگوید که چقدر
دین من فروعاً زیاد دارد؟! مثل آن آقای که
صحیفه سجادیه نوشته است و دعای دروغ ساختگی
نوشته است. تو که می‌گویی: این روایت ساختگی
است و از امام نیست و عبارات او غلط است پس
بیجا کردی صحیفه سجادیه نوشتی! به چه حقی
نوشتی؟! خودت می‌گویی که به نظر من دعا
ساختگی است ولی درعین حال هم می‌نویسی؟!
مرحوم آقا فرمودند: می‌خواهی کتابت را کلفت کنی
و بگویی که بزرگ شده است! یعنی علمیت و تقوا و
مبانی ما این را اقتضاء می‌کند که شما بیاید کتابی
تألیف کنید و مجموعه‌ای در ادعیه امام سجاد
علیه‌السلام بیاورید با علم به اینکه اینها جعلی است
و بگویید که این را هم نوشتیم! بیخود کردی نوشتی،
برای چه نوشتی؟! چرا دعایی می‌نویسی که باعث
شبهه شود؟! تو که سند این را نمی‌دانی بیخود
می‌نویسی! همین که این را الآن در معرض افراد قرار

می‌دهی حرام است.

شیخ عباس قمی سنگی در چاه انداخته و حالا هزار نفر باید آن را دریاورند! تو که می‌دانی روایت نوروز سندش درست نیست به چه حقی در مفاتیح می‌نویسی؟! الآن عوام مفاتیح را تالی‌تلو قرآن در منازل قرار داده‌اند! آیا مجتهد باید این مسئله را حل کند؟! همه افراد که مجتهد نیستند لذا می‌گویند که هرچه شیخ عباس گفته درست و خوب است! می‌گویند که چون در مفاتیح هست پس درست است! انگار مفاتیح لوح محفوظ است! اینها مسئولیت‌هایی است که یک عالم دینی درقبال افراد و اجتماع دارد. مگر انسان می‌تواند هر چیزی را بگوید؟! این افرادی که با کتاب‌ها و نوشته‌های خودشان فقط شک درست می‌کنند [حواسشان باید جمع باشد]. من بهتر از آنها بلد هستم هزارتا شک درست کنم. من اصلاً در پیغمبری شک می‌اندازم! بهتر از آنهایی که این مزخرفات را گفتند من می‌توانم در اصل رسالت، اصل امامت، اصل معاد و در همه چیز شک بیندازم! بعضی می‌گویند: چه اشکال

دارد؟! شک بیندازید تا تحقیق انسان بیشتر بشود!
مگر انسان می‌تواند هر چیزی را که به ذهنش رسید
بگوید؟! هزار نفر با این تشکیک‌ها و حرف‌ها گمراه
می‌شوند. گاهی شک نسبت به مسئله، طبیعی است
و طبع قضیه مشکوک است، سندش ضعیف است،
دلیلش ضعیف است و علی‌کلّ حال احمقی حرفی
زده است و حرفش پخش شده است. ولی گاهی من
عمداً شک ایجاد کنم تا تحقیق شود! اگر این چنین
باشد تمام زندگی مردم مسائل شکی و تشکیکات و
اضطرابات می‌شود و نه درست نماز می‌خوانند و نه
روزه درستی می‌گیرند، این مرض است این دیگر
تحقیق علمی نیست بلکه این روش یک انسان
مریض است که این نحو کار انجام می‌دهد.

تغییر وضعیت احکام در زمان امام زمان علیه‌السلام

بنابراین همیشه در قضایای طبیعی که حکم روی
آن رفته است، اگر این قضیه بخواهد در قالب تشریح
دریاید [باید در خارج باشد] نه فقط در صرف علم
عنائی حق باشد؛ در علم عنائی حق مسائل زیادی
داریم که از نظر ما مجهول است. امام زمان وقتی
ظهور کند خیلی از احکام را می‌آورد و ما می‌گوییم

که عجب ما نمی دانستیم! حضرت از خودش که نمی گوید بلکه همان دین جدش را آن طوری که هست و واقع است بیان می کند. مثلاً داریم که افراد از هم ارث می برند یعنی براساس اخوت و انتساب ایمانی ارث می برند.^۱ این مسائل هست. وضعیت احکام تغییر پیدا می کند و براساس یک مرتبه عالی تری از مرتبه متفاهم عرفی قرار می گیرد؛ یعنی فهم عرف از ارتباطات در زمان حضرت به نحوی بالا می رود که دیگر این احکام فعلی پاسخ گوی برای آن فهم نیست. لذا حضرت بر طبق آن فهم احکام را می آورد و بر طبق آن فرهنگ احکام را می آورد و بر طبق آن بینش - بینشی که الآن اگر فردی بخواهد حرفی بزند همه به او می خندند و می گویند که خرق اجماع شده است - و فرهنگ مسئله را مطرح می کند. من باب مثال در زمانی که حضرت می آید وضعیت ارتباط و بینش انسان به نحوی است که اگر دست در جیب همدیگر نکنند این را ضعف می دانند. الآن این طور نیست! الآن دیدگاه های ما

^۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲.

دیدگاه کثرت است، دیدگاه دنیا است، دیدگاه‌های
هوا و هوس‌های مادی و دنیوی است.

روایت از امام [باقر] علیه‌السلام داریم:

در زمان حضرت مؤمن می‌آید از جیب مؤمن پول برمی‌دارد و به او اطلاع نمی‌دهد
که من از جیب تو پول برمی‌دارم!^۱

یا از دکانش به مقدار ضرورت جنس برمی‌دارد،
دیگر دکان را خالی نمی‌کند مثل الآن که انبار می‌کنند
چون می‌دانند که فردا کم می‌شود! قانون هم که
دست خودمان است و کم و زیاد می‌کنیم! شش ماه
دیگر چیزی را حذف می‌کنیم لذا الآن انبار می‌کنیم و
وقتی که کم شد به بازار می‌دهیم! در زمان حضرت
انبار کردن نیست، احتکار نیست، تکثر و کثرت‌گرایی
نیست. مثلاً شخص به ناوایی می‌رود دوتا نان
برمی‌دارد، سه تا بر نمی‌دارد چون می‌بیند که الآن برای
امروز دوتا نان کافی است، نانوا هم به دکان او که
سبزی فروشی است می‌رود و یک کیلو سبزی می‌برد،
دیگر یک من نمی‌برد، نمی‌گوید که چون هفته دیگر
مهمان دارم سه من سبزی قورمه ببرم. فرهنگ،
روابط، بینش، بصیرت و اعتقاد مردم در زمان ظهور

۱. الاختصاص، ج ۱، ص ۲۴.

حضرت به مرتبه‌ای می‌رسد که در آنجا دادوستدهای فعلی و متدارج پاسخ‌گوی آن فرهنگ نیست و این را برای خودشان نقص احساس می‌کنند. آن موقع حضرت می‌گوید که اشکال ندارد درحالی‌که الان باید اجازه بگیری، بدون اجازه نمی‌توانی برداری، الان طبق حکم امروز باید عمل شود.

حالا صحبت در این است که آنچه که الان واقع است و تشریح شده است کدام یک از این دو تا است؟ آیا می‌توانیم بگوییم که الان برای ما تشریح، آن حکم است؟ نه نمی‌توانیم بگوییم.

تلمیذ: اگر حق است چرا نباشد؟

استاد: حق را قبول داریم، بنده خودم در زمان حیات خودم دیدم که بعضی از بزرگان این کار را کردند، حالا اسم نمی‌برم. آنان به این فرهنگ رسیدند ولی آن تشریحی که فعلاً برای ما هست الان در این زمینه اگر کسی این کار را انجام دهد باید اجازه بگیرد. بله، اگر کسی به این مرتبه رسید بسم الله! اتفاقاً این مسئله را در حضور رفقا مطرح کردم، گفتند که حرف نزنید فعلاً اوضاع خوب نیست و آن وقت همه چیز به هوا می‌رود و همه چیز خراب

می شود! گرچه ما خیلی در این مسئله ادعا داریم ولی فقط ادعا است و رسیدن به آن مرتبه به نحوی که انسان حق دیگری را نسبت به مال خودش از حق او نسبت به مال اولی بداند، اگر کسی هست بسم الله بفرماید! اگر کسی این طور هست آنچه که شما می فرمایید صحیح است ولی در شرایط فعلی گرچه ما خودمان را گل سرسبد می دانیم ولی چنین تشریحی برای ما نیست، الآن آن تشریحی که برای ما هست همین تشریح است. آن در یک مرتبه بالاتر هست و اگر همین ما که الآن در اینجا هستیم از نظر رتبه و از نظر احاطه بر مسائل و از نقطه نظر تغییر و تحولات قلب و نفسانی به آن مرتبه رسیدیم آن تشریح برای ما مشرّع می شود و آن شریعت برای ما آورده می شود.

بنابراین در یک هم چنین وضعیتی این تشریح نیست و این تشریح رتبی است و تشریح مشروط است. امروز به جای فلسفه بحث فقهی شد!

اشتباه مرحوم نائینی در درک اصل مسئله طبیعی

تلمیذ: ...

استاد: مرحوم نائینی به طور کلی در اصل درک

مسئله طبیعی اشتباه کردند؛ ایشان مسئله طبیعی را مسئله‌ای گرفتند که حکم را روی ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ بِشَمُولِهَا وَ بِكَلِّيَّتِهَا** برده‌اند. صحبت ما این است که در چنین مسئله‌ای حکم تشریح نیست مثل سلب مقید است. اصل قضیه و صحبت من این است که به موضوع **مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ** نه حرمت تعلق می‌گیرد و نه وجوب تعلق می‌گیرد. موضوع به اقترا ن وجود، آنچه که وجود خارجی است آن هم قضیه طبیعی نیست بلکه آن قضیه، قضیه خارجی است و در قضیه خارجی است که اقترا ن به وجود در آنجا ملاک برای تعلق حکم است. ایشان قضیه را به قضیه ماهیت برده‌اند که **الْإِنْسَانُ لَيْسَ بِمُمْكِنٍ وَ لَا غَيْرِ مُمْكِنٍ**؛ امکان و عدم امکان بر او حمل نمی‌شود. مسئله را در خود قضیه بردند. این اشکال فنی است و اشکال دیگری که به آن کار ندارم آن است که آنچه در عالم ملاکات می‌گویند که شارع به خود موضوع **مِنْ حَيْثُ هُوَ** صرف نظر از وجود خارجی یا عدم وجود خارجی این حکم را مترتب کرده است، این محل اشکال است. من می‌گویم که به موضوع به

اقتران به وجود حکم بار شده است نه با قطع نظر از وجود، با قطع نظر از وجود حکم تشریح نمی‌شود.

البته این قضیه ریشه و اصل می‌شود برای اینکه روی آن کار کنید؛ این قضیه اصل قرار می‌گیرد برای احکام شخصیه که ممکن است خود افراد دارای احکام متفاوت باشند. مسائلی که در سال‌های گذشته مطرح می‌کردیم ریشه آنها در اینجا است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد